

## ستایش: به نام خداوند جان و خرد

### معنی بیت، آرایه و نکته

«ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی»

معنی: خدایا، فقط ذکر تو را می گویم؛ زیرا تو پاک و پروردگار جهان هستی و جز به همان راهی که تو به من نشان دهی، نمی روم. (من جز به آن راهی که تو [در آن] راهنمای من باشی، نمی روم.)

آرایه: تکرار: تو / تلمیح: مصرع اول به آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و مصرع دوم به آیه ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...﴾ اشاره دارد.

دستور: بیت از شش جمله تشکیل شده است: ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی / «پاک» و «خدا» مسند هستند.

### واژگان

بُرنّا: جوان	خداوند: صاحب و دارنده	گردان سپهر: آسمان گردان، آسمان چرخنده
بیننده: چشم، کسی که می بیند؛ در شعر	ذکر: یادکردن خداوند	مَلِک: پادشاه، در این جا منظور «خداوند» است.
فردوسی مقصود از «بینندگان» دو چشم یا	سپهر: آسمان	مهر: خورشید
چشمان است.	ستودن: ستایش کردن	میان: کمر
جایگاه: مکان، مقام	فروزنده: افروزنده، روشن کننده	میان بستن: آماده شدن برای کاری
چو: آن چنان که، بدان سان که	کیوان: ستاره زحل	ناهید: ستاره زهره

### واژه ها و ترکیب های مهم املائی

خداوند روزی ده - فروزنده و روشن کننده - گردان سپهر - ناهید و مهر - ستودن و ستایش کردن - ذکر و دعا - بندگی کردن - برنگذرد

### تاریخ ادبیات

سنایی غزنوی: ابوالمجد مجدود بن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است.

در آغاز شاعری مدّاح بود؛ ولی تغییر حال داد و به عرفان روی آورد. سنایی دوستدار آل علی (ع) بود. از آثار او می توان به «حدیقة الحقیقة»، «سیرالعباد الی المعاد» و «کارنامه بلخ» اشاره کرد.

ابوالقاسم فردوسی: فردوسی از نجیب زادگان و دهقانان توس بود که ۲۵ تا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه رنج کشید. فردوسی در پاسداشت زبان فارسی، نقش بسیار برجسته ای دارد.

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

معنی: به نام خدایی که صاحب جان و عقل است و اندیشه و فکر انسان در توصیف او فراتر از این نمی‌رود.

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای

معنی: خدایی که صاحب همه پدیده‌های هستی و مکان‌هاست و روزی‌ده و راهنما است.

آرایه: تکرار: خداوند / واج آرایه: تکرار حروف /خ/ و /ن/

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده ماه و ناهید و مهر

نکته ادبی: از ترکیب «گردان سپهر» متوجه می‌شویم که قدما به چرخش آسمان و ثابت‌بودن زمین اعتقاد داشتند.

آرایه: تناسب یا مراعات‌نظیر: کیوان، سپهر، ماه، ناهید و مهر

به بینندگان آفریننده را ببینی مرنجان دو بیننده را

معنی: با دو چشم نمی‌توانی خدا را ببینی؛ پس [با تلاش بیهوده برای دیدن خداوند] آن‌ها را آزار نده.

آرایه: واج آرایه: تکرار حرف /ن/ // تکرار: بیننده / تلمیح: اشاره به آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ﴾: (دیدگان او را درک نمی‌کنند، ولی او دیدگان را درک می‌کند).

دستور: بیت دو جمله دارد. / نهاد هر دو جمله «تو» محذوف است. / «آفریننده» و «بیننده» مفعول هستند.

نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

معنی: اندیشه و فکر هم، قدرت شناخت او را ندارد؛ زیرا او از همه نام‌ها و مکان‌ها بالاتر است.

آرایه: کنایه: راه‌نیافتن اندیشه کنایه از دست‌نیافتن به آن با اندیشه و فکر.

دستور: بیت دو جمله دارد. در مصراع دوم فعل اسنادی «است» حذف شده است؛ پس «برتر» مسند است.

ستودن نداند کس او را چو هست میان بندگی را ببايدت بست

معنی: کسی نمی‌تواند آن‌گونه که شایسته است او را ستایش کند؛ تنها باید آماده خدمت و بندگی او شوی. (مفهوم کلی مصراع اول: ناتوانی انسان در ستایش خداوند)

آرایه: کنایه: میان (کمر) بستن کنایه از آماده‌شدن برای انجام کاری / جناس: هست و بست

نکته ادبی: «چو» در این بیت ادات تشبیه نیست و به معنی «آن‌گونه» است.

دستور: «را» در مصراع دوم حرف اضافه در معنی «برای» است.

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر بُرنا بود

آرایه: تضاد: بُرنا و پیر / تکرار: بُود / واج آرایه: تکرار حرف /د/

دستور: «هر که» در مصراع اول، گروه اسمی در نقش نهاد است.

## ❖ فصل اول: زیبایی آفرینش ❖

### – معنی بیت، آرایه و نکته‌های مهم –

دیده‌ای نیست نیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

مفهوم کلی: همه هستی تجلی گاه وجود خداوند است.

آرایه: تناسب یا مراعات نظیر: دیده، رخ و گوش / تکرار: نیست

دستور: بیت چهار جمله دارد: دیده‌ای نیست / نیند رخ زیبای تو را / نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

۱ ۲ ۳ ۴

«نیست» در هر دو مصراع به معنای «وجود ندارد» است؛ پس اسنادی نیست. دیده و گوش (نهاد) / «همی نشنود» صورت تاریخی «نشنود» است، پس مضارع التزامی منفی است. (در درس‌های آینده با فعل مضارع التزامی آشنا خواهید شد.)

## ❖ درس ۱: آفرینش همه تشبیه خداوند دل است ❖

### – واژگان –

آخر: دیگر	حیران: سرگشته، متحیر	لیل: شب
اسرار: جمع سر، رازها	خداوند دل: صاحب‌دل، انسان عارف	مرغان سحر: پرنندگان سحری
ألوان: جمع لون، رنگ‌ها در این جا یعنی رنگارنگ	خفته: خوابیده	مستمع: شنونده
اقرار: اعتراف کردن، بیان کردن	راست‌رو: مخالف کج‌رو، درستکار، کسی که از راه راست خارج نمی‌شود.	مُسَخَّر: رام و مطیع، تحت فرمان
إنعام: نعمت‌دادن، بخشش (تلفظ این واژه به صورت «أنعام» به معنی «چارپایان» است).	زرین: طلایی، به رنگ زر	نقش: نشان، نگار
بامداد: اول صبح، سحر	عاجز: ناتوان	نَهَار: روز
تسبیح: نیایش کردن، خدا را به پاکی یاد کردن	عجب: عجیب و شگفت آور	یاقوت: سنگ قیمتی سرخ‌رنگ
تقدیر: فرمان خدا، قسمت و سرنوشتی که خدا برای بندگان خود معین فرموده است.	عزیز: ارجمند، گرامی، یکی از صفات خداوند	حکایت «سفر»
تماشا: نگاه کردن به چیزی به قصد لذت و تفریح	عنب: انگور	آسیاب: سنگی بزرگ که با باد یا آب می‌چرخد و گندم را به آرد تبدیل می‌کند.
تنبیه: آگاه کردن، بیدار کردن، هوشیار کردن	غفلت: ناآگاهی، بی‌خبری	افسار: دهنه چارپایان
جهالت: نادانی	کج‌رفتار: کسی که رفتاری نادرست دارد.	پیر: مرشد، راهنما
حُقه: جعبه، ظرف کوچکی که در آن جواهر یا چیزهای دیگر نگه می‌دارند.	گرم: بخشش	درنگ کردن: ایستادن و توقف کردن
	گل صدبرگ: گلی که گلبرگ‌های بسیار داشته باشد.	معرفت: شناخت، علم

### – واژه‌ها و ترکیب‌های مهم املائی –

تنبیه خداوند دل - اقرار و اعتراف - اسرار و رازها - اصرار و پافشاری - اغراق و بزرگ‌نمایی - نقش عجب - مستمع و شنونده - حقه یاقوت انار - خواب جهالت - میوه الوان - خار گل - خوار و ذلیل - خوشه زرین عنب - تقدیر عزیز - رام و مسخر - شکرگزار نعمت‌ها - گوی سعادت - تسبیح و ستایش - شناخت و معرفت - افسار اسب - لیل و نهار - غفلت و بی‌خبری - عاجز و ناتوان - حیران و متحیر - انعام و بخشش - انعام و چارپایان

سعدی؛ شاعر قرن هفتم است که برای کسب علم به نظامیه بغداد رفت.

● آثار او، بوستان به نظم و گلستان به نثر آمیخته به نظم؛ قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیع‌بند، رباعیات، مقالات و قصاید عربی است که همه این‌ها در «کلیات سعدی» جمع‌آوری شده است. او بوستان را که یک مثنوی اخلاقی و حکمی است در سال ۶۵۵ در ده باب نوشته و یک سال بعد در سال ۶۵۶ گلستان را تألیف کرده است.

● گلستان دارای نثری مسجع است و یک دیباجه و هشت باب دارد. باب‌های گلستان شامل: (۱) در سیرت پادشاهان (۲) در اخلاق درویشان (۳) در فضیلت قناعت (۴) در فواید خاموشی (۵) در عشق و جوانی (۶) در ضعف و پیری (۷) در تأثیر تربیت (۸) در آداب صحبت است. مقلدان گلستان عبارت‌اند از جامی در «بهارستان»، قآنی در «پرشان»، قائم‌مقام در «منشآت» و مجد خوافی در «روضه خلد». محمد بن منور؛ اثر او «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر» است که این کتاب را در شرح احوالات جدش ابوسعید ابوالخیر نوشته است.

### معنی بیت، آرایه و نکته‌های مهم

بامدادی که تفاوت نکنند لیل و نهار / خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

معنی: در صبح اول بهار که در آن طول شب و روز برابر است، گردش کردن در دشت و صحرا و دیدن طبیعت بهاری لذت‌بخش است.

آرایه: تضاد: لیل و نهار / جناس: نهار و بهار / مراعات‌نظیر: تناسب میان بامداد، لیل و نهار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است / دل، ندارد که ندارد به خداوند اقرار

معنی: کل آفرینش برای آگاه کردن انسان عارف است؛ کسی که با دیدن آفریده‌های خداوند به وجود او اعتراف نمی‌کند، احساس و درک ندارد.

آرایه: تکرار: ندارد، دل و خداوند / واج‌آرایی: تکرار حرف / د /

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

معنی: این همه نقش و نگار عجیب در دنیا هست، هر کسی در آن‌ها اندیشه نکند، مثل نقش بر دیوار است که ظاهر انسانی دارد؛ ولی درک و شعور ندارد.

آرایه: اضافه تشبیهی: در و دیوار وجود / تشبیه: مشبه: هر که فکرت نکند، مشبه‌به: نقش بر دیوار / مراعات‌نظیر: تناسب میان در، دیوار و نقش.

تکرار: دیوار و نقش / جناس: بر و در / واج‌آرایی: تکرار حرف / ر / و / د /

دستور: این همه نقش عجب «نهاد» است. «نقش» هسته و «این» و «همه» هر کدام وابسته پیشین و «عجب» وابسته پسین و صفت بیانی است.

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح‌اند / نه همه مستمعی، فهم کنند این اسرار

معنی: کوه، دریا و درختان همه مشغول ستایش خداوند هستند؛ اما هر شنونده‌ای آن را درک نمی‌کند.

آرایه: مراعات‌نظیر: در مصراع اول واژه‌های «کوه»، «دریا» و «درختان» تناسب دارند.

تلمیح: اشاره به آیه ۴۴ سوره اسراء ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ (آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست، او را می‌ستاید).

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند: / آخر ای خفته، سر از خواب جهالت بردار؟

آرایه: تشخیص: نسبت دادن ویژگی گفتن به مرغان / کنایه: سر از خواب برداشتن کنایه از آگاه شدن / واج‌آرایی: تکرار حرف / خ / جناس: سر و سحر

دستور: بیت چهار جمله دارد: خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند / آخر ای خفته، سر از خواب جهالت بردار

۱ ۲ ۳ ۴

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟ / حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

معنی: تا کی می‌خواهی مانند بنفشه سرت پایین باشد و در بی‌خبری و خواب‌آلودگی زندگی کنی؟ حیف است تو که انسانی در بی‌خبری و ناآگاهی باشی

و گل نرگس بیدار و آگاه باشد.

آرایه: تضاد: خواب و بیدار / مراعات‌نظیر: تناسب میان بنفشه و نرگس / تشخیص: بیداری نرگس / کنایه: سر غفلت در پیش داشتن کنایه از

بی‌خبر بودن / تشبیه: در مصراع اول مخاطب به بنفشه تشبیه شده است. / جناس: در و سر

دستور: بیت از چهار جمله تشکیل شده است: تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش [داری] حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار [است] /

۱ ۲ ۳ ۴

«حیف» و «بیدار» مسند هستند. فعل «داری» و فعل «است» از پایان هر دو مصراع حذف شده است.

که تواند که دهد میوهٔ ألوان از چوب؟ یا که داند که برآرد گل صدبرگ از خار؟

معنی: چه کسی می‌تواند از درخت خشک میوه‌های رنگارنگ به وجود آورد؟ یا چه کسی می‌تواند گل‌های زیبایی را از خار به وجود آورد؟  
آرایه: تضاد: گل و خار / واج‌آرایی: تکرار حرف /د/ مراعات نظیر: گل، میوه، برگ و خار / جناس همسان: «که» (چه کسی) و «که» (حرف پیوند)  
دستور: «میوهٔ الوان» یک ترکیب وصفی است.

عقل، حیران شود از خوشهٔ زرین عنب فهم، عاجز شود از حقهٔ یاقوت انار

معنی: عقل از دیدن خوشهٔ طلایی انگور شگفت‌زده می‌شود و فهم انسان از درک زیبایی انار که همچون جعبه‌ای پر از دانه‌های زیبای یاقوت است، ناتوان است.

آرایه: اضافهٔ تشبیهی: حقهٔ یاقوت انار (انار: مشته، حقهٔ یاقوت: مشته‌به) / مراعات‌نظیر: عنب و انار.

پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

معنی: خدایی که به فرمان او ماه و خورشید و شب و روز رام گشته‌اند، از هر عیبی پاک و دور است.

آرایه: تلمیح: اشاره به آیهٔ ۳۳ سورهٔ ابراهیم ﴿سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ (خورشید و ماه را که با برنامهٔ منظمی در کارند به تسخیر شما درآورده و شب و روز را نیز مسخر شما ساخت). / تضاد: لیل و نهار / مراعات‌نظیر: ماه و خورشید، لیل و نهار

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

معنی: حتی اگر تا قیامت دربارهٔ لطف و بخشش او سخن گفته شود، باز هم یکی از هزاران بخشش و مهربانی او بیان نمی‌شود.

آرایه: تلمیح اشاره: به آیهٔ ۳۴ سورهٔ ابراهیم (اگر بشمارید نعمت خدا را، شمارش نتوانید کرد). - تضاد: یک (نماد مقدار کم) و هزار (نماد مقدار زیاد)

نعمتت بار خدایا، ز عدد بیرون است شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار

معنی: خدایا، نعمت‌های تو بی‌شمار است و هیچ شکرگزاری هرگز نمی‌تواند نعمت‌ها و بخشش‌های تو را شکر بگوید.

آرایه: کنایه: از عدد بیرون بودن کنایه از بی‌شمار بودن / مراعات‌نظیر: نعمت، انعام، شکر، شکرگزار

سعديا راست‌روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد، کج‌رفتار

معنی: ای سعدي، انسان‌های درستکار به خوشبختی و سعادت رسیدند. درستکار باش، زیرا افرادی که رفتار نادرست دارند، به مقصود نمی‌رسند.

آرایه: تضاد: راست‌رو و کج‌رفتار / اضافهٔ تشبیهی: گوی سعادت / کنایه: ۱) گوی‌بردن کنایه از پیروشدن ۲) به منزل نرسیدن کنایه از موفق‌نشدن

دستور: بیت از چهار جمله تشکیل شده است:

سعديا، راست‌روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج‌رفتار

۱ ۲ ۳ ۴

در جملهٔ «۱» «راست‌روان» نهاد و «گوی سعادت» مفعول است. / در جملهٔ «۴»، کج‌رفتار، نهاد است.

## تفاوت زبان و ادبیات

زبان وسیله‌ای برای برقراری ارتباط است. هرگاه بخواهیم فقط پیام و مقصودمان را به مخاطب برسانیم و چگونگی بیان آن اهمیت نداشته باشد، از زبان ساده استفاده می‌کنیم. در گفت‌وگوهای روزمره ما از زبان ساده استفاده می‌کنیم.

اما هرگاه بخواهیم مقصود خود را غیرمستقیم و هنرمندانه بیان کنیم، از ادبیات استفاده می‌کنیم که زبان هنری یا زبان برتر است و با آرایه‌های ادبی تزیین شده است.

### تشبیه

ادعای همانندی میان دو چیز یا دو کس است.

**توجه** تشبیه به عنوان یک آرایه ادبی باید براساس یک ادعای دروغین باشد.

به دو مثال زیر توجه کنید:

(۱) دندانش مانند مروارید سفید است.

(۲) مهدی مانند خواهرش باهوش است.

هر دو مثال، ساختمان تشبیه را دارند؛ اما در مثال (۱) نویسنده با کمک قدرت تخیل «دندان» را به «مروارید» تشبیه کرده است که بر مبنای دروغ و ادعا است.

اما در مثال (۲)، نویسنده جمله‌ای بر مبنای حقیقت را بیان می‌کند (مهدی واقعاً مانند خواهرش باهوش است)؛ پس مثال اول تشبیه دارد و مثال دوم تشبیه ندارد.

تشبیه چهار رکن دارد:

### (۱) مشبّه:

چیزی که آن را به چیز دیگری مانند می‌کنیم.

### (۲) مشبّه‌به:

آن چه مشبّه را به آن مانند می‌کنیم.

### (۳) وجه‌شبه:

ویژگی مشترک بین مشبّه و مشبّه‌به است.

### (۴) ادات تشبیه:

واژه‌هایی که نشان‌دهنده پیوند شباهت هستند که عبارت‌اند از: مثل، همچو، همچون، چو، چون، مانند، بدین‌سان، شبیه، مانستی، و ش، گویی،

بسان و ...

مثال:

شبی	چون	چاه	بیژن	تنگ	و	تاریک
مشبّه	ادات تشبیه	مشبّه‌به				وجه‌شبه

### اضافه تشبیهی

مشبّه و مشبّه‌به را طرفین تشبیه می‌نامند؛ این دو در همه تشبیه‌ها حضور دارند؛ اما ادات تشبیه و وجه‌شبه می‌توانند حذف شوند.

اگر در تشبیهی فقط مشبّه و مشبّه‌به وجود داشته باشد و مشبّه به مشبّه‌به اضافه شده باشد، اضافه تشبیهی به وجود می‌آید.

مثال:

انار مانند حقه یاقوت پر از دانه‌های سرخ است. ← حقه یاقوت انار

مشبّه

مشبّه‌به

مشبّه‌به

مشبّه

## «جان بخشی» یا «تشخیص»:

اگر کار یا صفتی انسانی را به غیر انسان نسبت دهیم، از آرایه تشخیص استفاده کرده‌ایم؛ مثلاً در جمله «عقل حیران شود» ← حیران شدن ویژگی انسانی است که به عقل نسبت داده شده است.

## «مراعات نظیر» یا «تناسب»:

اگر شاعر یا نویسنده در کلام خود واژه‌هایی را بیاورد که از یک شبکه معنایی هستند، آرایه تناسب یا مراعات نظیر پدید می‌آید.  
مثال:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

بین واژه‌های «ارغوان، سمن (یاسمن / یاس)، نرگس، شقایق» که همگی گل هستند، تناسب وجود دارد.

## – واژه‌شناسی –

گاهی تغییر در یک صدا (مصوت)، موجب تغییر معنای یک واژه می‌شود، به عنوان نمونه، واژه «انعام» به معنی بخشش و واژه «انعام» به معنی چارپایان است یا واژه «آخر» به معنی دیگر و واژه «آخر» به معنی پایان است.

## حکایت

## معنی عبارات مهم

● گرد خویش می‌گردم و پیوسته در خود سفر می‌کنم تا هر چه نباید از خود دور گردانم؛ پیوسته خودم را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهم تا آن چه را که شایسته نیست از خود دور کنم.  
مفهوم: خودآگاهی - خودشناسی

<p>میخ: ابر، سحاب                  نباتات: جمع نبات، گیاهان                  نهر: رود                  وجود: دنیا، هستی</p> <p style="text-align: center;"><b>شعرخوانی «پرواز»</b></p> <p>بهر: برای                  تنیدن: تارباقتن کرم ابریشم یا عنکبوت، تابیدن، بافتن                  جستند: رها شدند                  رستن: نجات یافتن، رهاشدن                  فروتن: افتاده، متواضع                  محبس: زندان                  منحنی: خمیده                  منزوی: گوشه‌نشین، آن که از مردم کناره می‌گیرد.                  وارهدن: آزادشدن، رهاشدن                  همسال: هم‌سن</p>	<p>آیات: جمع آیه، نشانه‌ها، علامت‌ها، هر عبارت قرآن که بدان وقف کنند. باید: بایسته است، لازم است                  بحر: دریا                  بز: خشکی و بیابان                  بساط: فرش، گستردنی، هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره                  تدریج: آهسته آهسته، درجه‌به‌درجه                  پیش‌رفتن                  جمال: زیبایی                  جواهر: جمع جوهر، گوهرها                  چون: چگونه                  حق تعالی: خدای بلندمرتبه                  دیبا: پارچه ابریشمی رنگین                  سریر: تخت، اورنگ                  سقف بی‌ستون: منظور آسمان است.                  صنّع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکویی کردن</p> <p>صورت: ظاهر                  عجایب: جمع عجیب، شگفتی‌ها                  علامات: جمع علامت، نشانه‌ها                  غلامان: خدمت‌گزاران                  فراخ: گسترده                  قناعت: خرسندبودن                  مقدار کم، خشنودبودن از آن‌چه که روزی انسان است.                  قندیل: مشعلی که از سقف آویزان کنند؛ چراغ آویز، چراغ‌دان                  قوس قزح: رنگین‌کمان                  لطیف: نیکو، پاکیزه                  متحیر: حیران، شگفت‌زده، سرگشته                  مختصر: کوتاه، ناچیز                  مدهوش: سرگشته، سرگردان                  معرفت: شناخت، علم                  ملک: پادشاه                  ملک: پادشاهی، مملکت، فرمانروایی، سرزمین</p>
--	--

### - واژه‌ها و ترکیب‌های مهم املائی -

عجایب صنّع - حق تعالی - غذا و خوراک - قضا و سرنوشت - غذا و جنگ - جواهر و معادن - نباتات و گیاهان - بر و بحر - بهر و برای - قندیل و چراغدان - بهره و سود - میخ و باران - تگرگ و رعد و برق - قوس قزح - سقف بی‌ستون - مختصر و کوچک - جمال صورت قصر - غلام و خدمتکار - سریر ملک - قناعت و خرسندی - بستان معرفت - آرام و لطیف - علامت هوا - مدهوش و متحیر - تواضع و فروتنی - منزوی و گوشه‌گیر - رستن و رهایی - محبس و زندان - منحنی و خمیده - وارهدن و آزادشدن

### - تاریخ ادبیات -

#### محمّد غزالی

ابوحامد محمد بن محمد غزالی از دانشمندان معروف دوره سلجوقی است.

پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه او می‌دانند. از آثار او می‌توان به «کیمیای سعادت»، «نصیحة الملوك» و «احیاء العلوم الدّین» اشاره کرد.

#### کیمیای سعادت

کتابی است اخلاقی و دینی به زبان فارسی تألیف محمد غزالی، نویسنده عمده محتویات آن را از کتاب دیگر خود به نام «احیاء العلوم» که به عربی نوشته شده بود، به طور خلاصه به فارسی منتقل کرد.

#### علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

در دهکده یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصه وجود گذاشت. معلمی مهربان به نام «نظام وفا» او را در خط شاعری انداخت. از آثار او می‌توان به «افسانه»، «ای شب»، «قصه رنگ پریده» و ... اشاره کرد. از او به عنوان «پدر شعر نو» یاد می‌شود.



● بدان که هر چه در وجود است، همه صنّعِ خدای تعالی است.

معنی: آگاه باش که هر چه در جهان هستی است، همگی آفرینش خدای بلندمرتبه است.  
دستور: «هر چه» گروه اسمی در نقش نهاد است.

● آن چه بر وی است،

معنی: هر چه بر روی آن (زمین) است.

● علاماتی که در هوا پدید آید،

معنی: اتفاقاتی که در آسمان رخ می‌دهد.

● همه عجایبِ صنّعِ حق تعالی است و این همه، آیاتِ حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی، پس اندر این آیات، تفکر کن.

معنی: همه از شگفتی‌های آفرینش خدای بلندمرتبه است و همه این‌ها نشانه‌های خدای بلندمرتبه است که به تو فرمان داده تا به آن‌ها توجه کنی؛ پس به این نشانه‌ها بیندیش.

دستور: «این همه» در نقش نهاد است. / «تو» متمم است و «را» پس از آن در معنی حرف اضافه «به» به کار رفته است. / «این آیات» گروه اسمی در نقش متمم است.

● در زمین، نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده.

معنی: به زمین نگاه کن [و بیندیش] که چگونه [آن را مانند] فرش برای تو ساخته است و اطراف آن را گسترده و وسیع ساخته است.

● چون دیبای هفت‌رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

آرایه: تشبیه: زمین به دیبا مانند شده است. / اغراق: هزار رنگ شدن زمین اغراق دارد.

دستور: «چون» حرف اضافه و «دیبای هفت‌رنگ» گروه اسمی در نقش متمم است. / «گردد» فعل اسنادی و معادل «می‌گردد» است؛ پس مضارع اخباری است.

● هر یکی را آن چه به کار باید، داد و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند.

معنی: به هر موجودی هر چیزی که برای ادامه زندگی نیاز دارد، بخشیده است و به هر یک یاد داده (اشاره به غریزه) که غذای خودش را چگونه به دست آورد و بچه‌هایش را چگونه نگه دارد تا بزرگ شوند و لانه‌اش را چگونه بسازد.

دستور: «را» پس از «هر یکی» به معنی «به» است؛ پس «هر یکی» گروه متممی است. / «غذای خویش» و «آشیان خویش» گروه اسمی در نقش مفعول است.

● اگر در خانه‌ای شوی که به نقش و گچ، کنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت آن گویی و تعجب کنی.

معنی: اگر وارد خانه‌ای بشوی که گچ‌بری شده است و نقش‌های زیبا دارد، مدت زیادی از آن تعریف می‌کنی و متعجب و شگفت‌زده می‌شوی.

آرایه: جناس: کنده، کرده / مراعات نظیر: تناسب میان نقش، گچ، کنده

دستور: «شوی» به معنی «بشوی» مضارع التزامی است. / «گویی» و «کنی» به معنی «می‌گویی» و «می‌کنی» مضارع اخباری است.

● ولکن سقفی بی‌ستون و این، عجب‌تر است و چراغ وی ماه است و شعله وی آفتاب و قندیل‌های وی ستارگان و تو از عجایب این، غافل که خانه بس بزرگ

است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی‌گنجد.

معنی: ولی سقف آن (آسمان) ستونی ندارد و این شگفت‌انگیزتر است. چراغ این خانه، ماه است و نور و روشنایی آن خورشید و چراغ‌آویز آن ستارگان هستند و تو از این شگفتی‌ها که در این خانه است، بی‌خبر هستی که خانه بسیار بزرگ است و چشم تو کوچک است و قدرت دیدن این همه زیبایی را ندارد.

آرایه: مراعات نظیر: ماه، آفتاب و ستارگان

● از جمال صورتِ قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مُلکِ وی، هیچ خبر ندارد.

معنی: از زیبایی ظاهری کاخ و زیادی خدمتکاران و تخت پادشاهی آن آگاهی ندارد.

آرایه: مراعات نظیر: قصر، غلام و سریر

● اگر خواهی به درجهٔ مورچه قناعت کنی، می‌باش و اگر نه، راهت داده‌اند تا در بستان معرفتِ حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی.

معنی: اگر می‌خواهی به حد و اندازهٔ زندگی مورچه خرسند باشی، همین‌طور زندگی کن؛ در غیر این صورت به تو اجازه داده‌اند تا در باغ معرفت و شناخت خداوند بگردی و بیرون آیی. (به تو اجازه شناخت خداوند را داده‌اند.)

آرایه: اضافهٔ تشبیهی: بستان معرفت

واژه یا گروهی از واژگان است که نقش‌های مختلف دستوری (نهاد، مفعول، مسند و متمم) را می‌پذیرد.

### هسته

اصلی‌ترین بخش یک گروه اسمی است که می‌تواند به صورت اسم یا ضمیر باشد.

## راه تشخیص هسته در گروه‌های اسمی

1 هرگاه در یک گروه اسمی چند واژه با نقش‌های اضافه «ی» به هم وصل شوند، اولین واژه هسته است.

مثال: دانش‌آموزان شهر اراک به اردوی آموزشی رفتند.

گروه اسمی در نقش نهاد (دانش‌آموزان، هسته است).

2 هرگاه در یک گروه اسمی بیش از یک واژه داشته باشیم و هیچ‌کدام نقش‌های اضافه «ی» نداشته باشند، آخرین واژه هسته است.

مثال: جمعیت در هر دو خیابان پراکنده شده است.

گروه اسمی در نقش متمم (خیابان، هسته است).

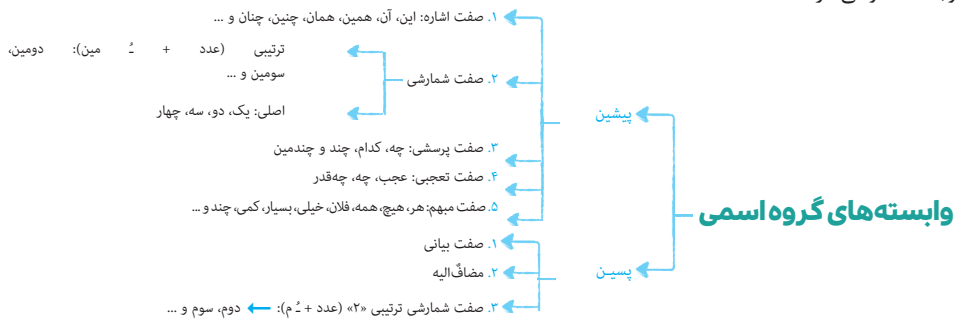
### نکته

در واژه‌های «برای» و «بدون» که حرف اضافه هستند، «ی» نقش‌های اضافه نیست.

## وابسته‌ها

واژه‌هایی که در یک گروه اسمی قبل یا بعد از هسته می‌آیند و وجود آن‌ها ضروری نیست.

وابسته‌ها انواعی دارند:



## معنی ابیات، آرایه‌ها و نکته‌های مهم

در پیله تا به کی بر خویشتن تنی؟ پرسید کرم را مرغ از فروتنی

معنی: مرغ از روی فروتنی و تواضع از کرم پرسید: تا کی می‌خواهی در پیله خود بمانی؟

آرایه: مراعات نظیر: کرم و مرغ / تشخیص: پرسش کردن مرغ

دستور: «تنی» یعنی «می‌تنی» مضارع اخباری است. / «را» به معنی «از» است پس کرم «متمم» است. / مرغ نهاد جمله دوم است.

تا چند منزوی در کنج خلوتی؟ در بسته تا به کی، در محبس تنی؟

معنی: تا چه زمانی می‌خواهی تنها در گوشه‌ای بنشین و در زندان تن خودت اسیر باشی؟

آرایه: تکرار: واژه در / اضافه تشبیهی: محبس تن / جناس همسان: در (حرف اضافه) و در (درب)

در فکر رستنم - پاسخ بداد کرم - خلوت نشستام زین روی، منحنی

معنی: کرم پاسخ داد: به فکر آزادی هستم؛ به همین دلیل به دور خود پیچیده‌ام و تنها نشستام.

آرایه: تشخیص: پاسخ‌دادن کرم

دستور: بیت سه جمله دارد. / منحنی (قید حالت) / «این روی» گروه متممی است.

در حبس و خلوتم تا وارهم به مرگ

دستور: «بهر» حرف اضافه و «پريدنی» متمم است.

يا پر برآورم، بهر پريدنی

اينک تو را چه شد، کای مرغ خانگی

آرایه: تشخیص: منادا قراردادن مرغ، سخن گفتن کرم

کوشش نمی‌کنی، پَرّی نمی‌زنی؟

**تذکر** هرگاه غیرانسان منادا قرار گیرد، آرایه تشخیص به وجود می‌آید.

## معنی بیت، آرایه و نکته‌های مهم

در زندگی مطالعه دل غنیمت است خواهی بخوان و خواه نخوان ما نوشته‌ایم

معنی: در زندگی بررسی و پی بردن به حقیقت دل کار ارزشمندی است؛ ما این نکته را نوشته‌ایم، چه از آن استفاده کنی، چه نکنی.  
آرایه: تضاد: بخوان و نخوان / مراعات نظیر: تناسب میان «مطالعه، نوشته‌ایم و بخوان»

«عبدالقادر بیدل»

## درس سوم: مثل آینه / کار و شایستگی

### واژگان

آزادگان*: جمع آزاده؛ افراد وارسته، انسان‌های	ره: مخفّف «راه»
اصیل و نجیب، جوانمردان	زنگار*: آلودگی و غبار، زنگ فلزات و آینه
ایام: جمع یوم، روزها	زنهار: هشدار
بازاندیشی: دوباره اندیشیدن	عار*: عیب و ننگ، باعث سرافکندگی
بردباری: صبر، شکیبایی	عزیز*: ارجمند، گرمی، یکی از صفات خداوند
بصیرت*: زیرکی، روشن‌بینی	غنیمت‌شمردن*: سودبردن از چیزی، استفاده کردن
پندار*: گمان، خودپسندی، فکر	از چیزی
تب و تاب*: شور و هیجان	گه: مخفّف «گاه»
حاجت: نیاز	متاع*: کالای بارزش، چیز گرانبها
خوار*: خرابار، مقدار بار یک خر، معادل ۳۰۰	نقد*: بررسی کردن و آشکار ساختن خوبی‌ها و
کیلوگرم	زشتی‌های چیزی
دریغا: افسوس، دریغ	هیاهو*: غوغا، جار و جنجال، سروصدا، آشوب
راست: درست، دقیق	

### واژه‌ها و ترکیب‌های مهم املائی

غنیمت شمردن فرصت - زنهار و پرهیز - بردبار و صبور - ننگ و عار - مرحلهٔ پر تب و تاب - آغاز رابطه - عیب و نقص - هیاهو و غوغا - خطا و اشتباه - متاع و کالا - شایستگی و لیاقت - غنی و ثروتمند - شاگرد هشیار - دریغ و افسوس - قابل تأمل - تأثیر کلام - آهنگ و لحن - تعلیم و اندرز - فضای متن - حفظ روحیه - مطالعه کردن - دیدگان پرسشگر - حجت و دلیل - حاجت و احتیاج - مغتنم و اغتنام - مساعی و سعی - کهنسال و فرتوت - کاشت نهال - حرص و هوس - باطل و بیهوده - متن تعلیمی - مبصر و بصیرت

### تاریخ ادبیات

پروین اعتصامی: از شاعران معاصر است که اشعار او در زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرزگونه دارد.  
سعدالدین وروانی: از دانشمندان قرن هفتم است، کتاب مرزبان‌نامه را که مرزبان بن رستم شروین پیریم به زبان طبری (مازندرانی کهن) نوشته بود به فارسی برگرداند. این کتاب شامل داستان و تمثیل است و به شیوهٔ «کلیله و دمنه» نوشته شده است.

### معنی بیت، آرایه و نکته‌های مهم

آینه چون نقش تو بنمود راست خودشکن، آینه‌شکستن خطاست

معنی: هنگامی که آینه عیب‌های تو را به درستی نشان می‌دهد، آن را نشکن؛ خودت را اصلاح کن و عیب‌هایت را برطرف کن.  
(مفهوم کلی: انتقادپذیری)

«نظامی گنجه‌ای»

آرایه: کنایه: «خود شکن» کنایه از این که خودت را اصلاح کن. / تضاد: راست ≠ خطا

جوانی گه کار و شایستگی است گه خودپسندی و پندار نیست

معنی: دوره جوانی زمان کار و تلاش پسندیده است، زمان غرور و خودخواهی نیست.

آرایه: تکرار واژه «گه» تضاد: است ≠ نیست

چو بفروختی از که خواهی خرید؟ متاع جوانی به بازار نیست

معنی: اگر جوانی را از دست بدهی دیگر نمی‌توانی آن را به دست بیاوری؛ زیرا جوانی مانند کالا نیست که در بازار بتوان آن را خرید

آرایه: اضافه تشبیهی: متاع جوانی / مراعات نظیر: تناسب میان «فروختن، متاع و بازار»

تذکر: مصراع اول پرسش انکاری دارد.

دستور: «که» در مصراع اول به معنی «چه کسی» است و نقش متممی دارد. / «نیست» به معنی «وجود ندارد» است؛ پس فعل غیراسنادی است.

غنیمت شمر جز حقیقت مجوی که باری است فرصت دگر بار نیست

معنی: قدر و ارزش جوانی را بدان و فقط به دنبال حقیقت و درک آن باش؛ زیرا فرصت جوانی یک بار بیشتر نیست و دوباره به تو داده نمی‌شود.

آرایه: تکرار: واژه بار / تضاد: است ≠ نیست

میپنج از ره راست بر راه کج چو در هست حاجت به دیوار نیست

مفهوم: وقتی راه راست وجود دارد، نباید به راه کج بروی.

آرایه: کنایه: (۱) از راه راست پیچیدن، کنایه از گمراه شدن؛ (۲) «به راه کج رفتن» کنایه از به مسیر نادرست رفتن / تضاد: کج ≠ راست / مراعات نظیر: تناسب میان «در، دیوار»

تذکر: مصراع دوم ضرب‌المثل است.

ز آزادگان، بردباری و سعی بیاموز، آموختن عار نیست

مفهوم: تأکید بر آموختن سعی و صبر

به چشم بصیرت به خود درنگر تو را تا در آینه زنگار نیست

معنی: تا آینه دلت با زنگار گناه تیره نشده است، با بینش و روشن‌بینی به خودت نگاه کن (منظور از آینه، دل و منظور از زنگار، گناه است).

دستور: صورت مرتب‌شده مصراع دوم این‌گونه است: تا زنگاری در آینه تو «نیست». («را» فک اضافه و «تو» مضاف‌الیه است). زنگار (گروه نهادی)، «نیست» به معنی «وجود ندارد» است؛ پس فعل اسنادی نیست.

همی دانه و خوشه خروار شد ز آغاز هر خوشه خروار نیست

معنی: دانه‌ها به خوشه و خوشه‌ها به خروار تبدیل می‌شوند، از ابتدا هیچ خوشه‌ای خروار نیست.

آرایه: مراعات نظیر: تناسب میان «دانه، خوشه و خروار»، تکرار: واژه خوشه و خروار / واج‌آرایی: تکرار حرف «خ»

## همه کار ایام درس است و پند دریغا که شاگرد هشیار نیست

مفهوم: روزگار سراسر درس است؛ ولی انسان، غافل و بی‌خبر است.

آرایه: مراعات نظیر: تناسب میان «درس، پند و شاگرد»/ تضاد: است  $\neq$  نیست/ تلمیح: اشاره به حدیثی از نهج البلاغه: «ما أَكْثَرَ الْعَبْرَ و أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ: چه بسیارند اسباب عبرت و چه اندک‌اند عبرت‌گیرنده‌ها.»

«پروین اعتصامی»

### - دانش ادبی -

#### پرسش انکاری

هرگاه گوینده پرسشی را مطرح کند که پاسخ آن را خود می‌داند و قصدش فقط انکار سخنی یا تأکید بر سخنی است، از پرسش انکاری استفاده کرده است.

**مثال** که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟ یا که داند که بر آرد گل صبرگ از خار؟

در هر دو مصراع پرسش‌هایی طرح شده که جواب آن‌ها در خود سؤال وجود دارد. هدف شاعر از طرح آن‌ها، تأکید بر این نکته است که هیچ‌کس، جز خداوند نمی‌تواند از چوب، میوه رنگارنگ پدید آورد یا از خار گل صبرگ پدید آورد.

**مثال** خار بر پشت‌زنی زین سان گام عزت چیست؟ عزیزت کدام؟

هدف شاعر از طرح سؤال در مصراع دوم، تأکید بر این نکته است که مخاطب او هیچ عزتی ندارد.

### - واژه‌شناسی -

در نوشتن واژگانی مانند پائیز، آئینه، کجائید و ... به جای همزه، بهتر است از حرف «ی» بهره گیریم. مانند: پاییز، آئینه و ...

**مثال** به چشم بصیرت به خود درنگر تو را تا در آئینه، زنگار نیست

## حکایت: پادشاه نیک اندیش

### - معنی بیت، آرایه و نکته‌های مهم -

● خسرو گفت: «ای پیرمرد، در موسم کهنسالی و فرتوتی، کار ایام جوانی پیشه کرده‌ای.

معنی: پادشاه گفت: ای پیرمرد در زمان پیری و سالخوردگی، مشغول کار روزگار جوانی شده‌ای!

● درخت اعمال نیک در بهشت بنشانی.

معنی: برای رفتن به بهشت، کارهای نیک انجام دهی.

آرایه: تشبیه: درخت اعمال نیک

● درختی که تو امروز نشانی، میوه آن کجا توانی خورد؟

معنی: درختی که تو امروز (زمان پیری) می‌کاری، کی فرصت می‌کنی میوه آن را بخوری؟ فرصت نمی‌کنی میوه آن را بخوری.

**تذکر** پرسش مطرح‌شده در عبارت بالا پرسش انکاری است.

«مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی (بازنویسی)»

روان‌خوانی «دریچه‌های

شکوفایی»

تأنی: آهستگی  
 خزان: پاییز  
 عشقه: گیاهی با برگ‌های درشت و ساقه‌های نازک که به درخت می‌پیچد و بالا می‌رود.  
 فراغ بال: آسایش خیال  
 متقاعدشدن: پذیرفتن، قبول کردن  
 متوقع: دارای روحیه‌ی زیاده‌خواهی، پرتوقع  
 مصمم: با عزم و اراده  
 مغموم: اندوهگین، ناراحت  
 ملال‌انگیز: خسته‌کننده، موجب رنجش  
 موهبت: بخشش، دهش، جمع: مواهب  
 مهیج: پرشور، هیجان‌آور  
 نقایص: زشتی‌ها، عیب‌ها  
 هجی کردن: جدا کردن حروف و صداهای کلمه از یکدیگر

شکیبا: بردبار، بصیر  
 صحبت: مصاحبت، همنشینی، دوستی  
 صفا: پاکی، یکرنگی  
 طریقت: راه و روش  
 طعنه: سرزنش، بدگویی  
 کردار: اعمال، کارها  
 کهف: غار  
 گم شد: از دست داد  
 لاف‌زدن: خودستایی کردن، ادعای زیادی از حد، بیهوده‌گویی  
 متعالی: بلندمرتبه  
 مردم: انسان  
 مصائب: ج مصیبت، بلاها و سختی‌های بزرگ  
 مصاحبت: هم‌صحبتی، همنشینی، دوستی  
 منش: رفتار  
 می‌گریز: دوری کن  
 نار: آتش  
 نار مقیم: آتش همیشگی  
 نبوت: پیامبری  
 نیکان: انسان‌های خداشناس

آیین: روش  
 اصحاب کهف\* (یاران غار): چند تن از اهالی یونان بودند که در زمان دقیانوس از بت‌پرستی به خداپرستی روی آوردند و از ترس دقیانوس به غاری داخل شدند و خفتند. خواب ایشان ۳۰۹ سال طول کشید و چون از خواب برخاستند یکی از ایشان در طلب غذا به شهر رفت و متوجه این مسئله شد. آن‌ها از خدا خواستند که آن‌ها را به خواب ابدی بفرستد.  
 اکرم: گرامی‌تر، گرامی‌ترین  
 به: بهتر  
 بیفزاید: اضافه کند  
 پلید: ناپسند، زشت  
 جامه: لباس  
 خاندان: آل، نیاکان  
 خرسند: خشنود، آن‌که قناعت ورزد، قانع  
 خصال: جمع خصلت، ویژگی‌ها  
 ذوق: اشتیاق، شور  
 سلیم: سالم، دارای قدرت تشخیص و داوری درست

واژه‌ها و ترکیب‌های مهم املائی

ذوق و شوق - خرسند و خوشحال - صفا و صمیمیت - طریقت و روش - مصائب و سختی‌ها - لاف و ادعا - جامه و لباس - جامعه و گروه - طبیعت و سرشت - جان‌ستاندن - یار سلیم - نار مقیم - تأثیرگذاری عمیق - پارسا و عابد - عیب و نقص - لرزش و طعنه - ظاهر و باطن - غیب و پنهان - همدم نیکوخصال - متهم کردن - اصحاب کهف - مغموم و اندوهگین - عالم ملال‌انگیز - طفل نوزاد - ظلمت و تاریکی - تکلم کردن - هجی کردن - فراغ بال و تأنی - مصمم و بارآده - قرائت و خواندن - نقایص جسمی - متوقع و زیاده‌خواه - خزان زرین - مصاحبت و همنشینی - روح افسرده - ارتباط گسترده - عامل ویرانگری - حس لامسه - موهبت و بخشش - منظره جذاب - بررسی و ارزیابی - آواز و نغمه - متقاعدکردن - توجه و اعتنا - مهیج و هیجان‌انگیز - عظمت و بزرگی

تاریخ ادبیات

مولوی

شاعر قرن هفتم است. معروف‌ترین اثر او کتاب «مثنوی معنوی» است که ۲۶۰۰۰ بیت دارد.

هلن کلر

نویسنده‌ای آمریکایی که بهترین نوشته‌ی وی «داستان زندگی من» است.

معنی ابیات، عبارات، آرایه‌ها و نکته‌های مهم

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بارد

معنی: می‌دانی دیدن دوستی که مدت‌هاست او را ندیده‌ای چه قدر ذوق و شوق دارد؟ مانند شادمانی فرد تشنه‌ای است که ابری در بیابان بر سر او می‌بارد.  
 آرایه: مراعات نظیر: تناسب میان ابر، باریدن، تشنه و بیابان / واج‌آرایی: تکرار حروف ادله / راه / اب / تشبیه: مانندکردن دیدار یار غایب به باریدن ابر در بیابان  
 دستور: چه ذوق (گروه مفعولی) ← «ذوق» هسته و «چه» وابسته پیشین صفت پرسشی

معنی: مار بد، از انسان سالم جاننش را می‌گیرد و سلامتی‌اش را به خطر می‌اندازد؛ اما همنشین بد او را به سوی آتش جاویدان می‌کشاند. (مفهوم کلی: دوری از همنشین بد) آرایه: جناس: مار، یار / واج‌آرایی: تکرار حرف / ر / دستور: بیت دو جمله دارد.

ممنشین با بدان که صحبت بد گرچه پاکی تو را پلید کند  
معنی: با انسان‌های بد، نشست و برخاست نکن؛ زیرا حتی اگر تو انسان خوبی باشی، تو را بدکار و فاسد می‌کند. (مفهوم کلی: اهمیت دوری از همنشین بد) آرایه: واج‌آرایی: حرف اب/ در مصراع اول دستور: «ی» در پاکی جایگزین فعل اسنادی، پس «پاک» گروه مسندی است. هم‌چنین «گُند» به معنی «گرداند» است که «پلید» نیز گروه مسندی است.

آفتاب ارچه روشن است او را پاره‌ای ابر، ناپدید کند  
(مفهوم کلی: تأثیر همنشین بد؛ حتی با وجود خوبی بسیار باید از اندکی بدی دوری کرد.) دستور: پاره‌ای ابر (گروه نهادی) / «گُند» در مصراع دوم به معنی «گرداند» است؛ پس «ناپدید» گروه مسندی است.

● هرکه با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، به طریقت ایشان متهّم گردد.  
معنی: هر کس با انسان‌های بد همنشین شود، اگر اخلاق ناپسند و رفتارهای زشت آن‌ها روی او اثر نگذارد، به پیروی از روش آن‌ها متهّم می‌شود. (مفهوم کلی: بدنامی به دلیل همنشینی با انسان‌های بد.)

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد  
معنی: پسر حضرت نوح علیه السلام با انسان‌های بد، دوستی و همنشینی کرد، به همین علت، مقام نبوت در خاندان او تمام شد. (مفهوم کلی: اهمیت دوری از دوستان بد) آرایه: تلمیح: به داستان پسر حضرت نوح

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد  
معنی: سگ اصحاب کهف به دنبال انسان‌های خوب (باران غار) رفت و ارزش و مقام انسانی یافت. (مفهوم کلی: تأثیر همنشین خوب) آرایه: تلمیح: به داستان اصحاب کهف

## \* \* دانش زبانی \* \*

### - صفت برتر و برترین (صفت‌های سنجشی) -

● هرگاه بخواهیم دو چیز را با هم مقایسه کنیم و یکی را بر دیگری برتری بدهیم، از فرمول «صفت + تر» استفاده می‌کنیم و صفت برتر یا تفضیلی می‌سازیم. صفت برتر وابستهٔ پسین اسم است.

**مثال** دانش‌آموز باهوش‌تر (در این‌جا یک دانش‌آموز با دانش‌آموز دیگر مقایسه شده است).  
هسته وابستهٔ پسین صفت برتر

● هرگاه بخواهیم یک چیز را با چیزهای دیگر از انواع خودش مقایسه کنیم از فرمول «صفت + ترین» استفاده می‌کنیم و صفت برترین یا عالی می‌سازیم. صفت برترین وابستهٔ پیشین اسم است.

**مثال** باهوش‌ترین دانش‌آموز (در این‌جا یک دانش‌آموز با بقیهٔ دانش‌آموزان مقایسه شده است).  
هسته وابستهٔ پیشین صفت برتر

صفت ساده	صفت برتر (تفضیلی)	صفت برترین (عالی)
باهوش	باهوش‌تر	باهوش‌ترین

### ● ● ● نکته

صفت برتر (تفضیلی) و برترین (عالی) گاه به تنهایی می‌آیند و هستهٔ گروه اسمی می‌شوند.

### حکایت:

یکی از بزرگان، پارسایی را گفت: «چه گویی در حقِ فلان عابد که دیگران در حقِ وی به طعنه، سخن‌ها گفته‌اند.»

گفت: «بر ظاهرش، عیب نمی‌بینم و در باطنش، غیب نمی‌دانم.»

مفهوم کلی: قضاوت نکردن دیگران؛ از آن جایی که ما از باطن دیگران خبر نداریم، پس گوش‌دادن به شایعات و قضاوت کردن آن‌ها اشتباه است.

«گلستان سعدی»



## ❖ ❖ فصل آزاد: ادبیات بومی (۱) ❖ ❖

### – واژگان –

بوم و بر\*: سرزمین  
دیرینه: قدیمی

کهن: قدیمی

گرانمایه\*: بارزش، گرامی

### – معنی بیت، آرایه و نکته –

تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم  
تو را ای گرانمایه، دیرینه ایران  
...تو را ای گرامی گهر، دوست دارم

معنی: ای سرزمین باستانی، تو را دوست دارم، ای ایران، ای سرزمین ارزشمند و قدیمی که مانند مرواریدی ارزشمند هستی، تو را دوست دارم  
«مهدی اخوان ثالث»

آرایه: تشبیه: ایران به مرواریدی ارزشمند تشبیه شده است. / واج آرایه: تکرار حرف / ر /

### – تاریخ ادبیات –

## مهدی اخوان ثالث

شاعر معاصر و از پیروان موفق نیما یوشیج است.

از آثار او می‌توان «زمستان»، «از این اوستا» و «در حیات کوچک پاییز در زندان» را نام برد.

## فصل سوم: سبکی و سنگینی

### معنی بیت، آرایه و نکته -

اقوام روزگار به اخلاق، زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

مفهوم کلی: اهمیت جایگاه اخلاق

«محمدتقی بهار»

آرایه: تکرار، واژه اخلاق / کنایه: «مردنی بودن» کنایه از «فراموش شدن» و «از بین رفتن» / تضاد: مردنی، زنده

## درس هشتم: آداب زندگی

### واژگان -

استراق سمع*: پنهانی گوش کردن، دزدیده گوش کردن	طعن کردن*: سرزنش کردن، عیب کسی را گفتن
استماع*: گوش دادن، شنیدن	قانع*: خرسند، کسی که از قسمت و بهره خود راضی است.
اصل*: نژاد، تبار	گوهر اصل: اصل و نسب برجسته
اصیل: نژاده، با اصل و نسب	گوهر تن: هنر و فضیلت
اقناع*: خشنودساختن، قانع کردن	گوهری: با اصل و نسب
اقوام: جمع قوم، ملت‌ها	مادام: همیشه، دائم
بداندیش: دشمن، کسی که فکر بد دارد.	متقدم*: دارای تقدّم، پیشین
بر وجهی: به صورتی	محاورات*: جمع محاوره، گفت‌وگوها، گفتارها
بگریز: فرار کن	مداخلت: داخل شدن در کاری، دخالت کردن
تهمت*: گمان بد، نسبت ناروا دادن به کسی	مغیلان*: گیاه خاردار که میوه‌ای شبیه باقلا دارد. به معنی مادر غولان و دیوها. این کلمه در اصل «ام غیلان» بوده است. چون قدیم فکر می‌کردند غول‌ها و دیوهای بیابانی زیر بوته‌ها پنهان می‌شوند و مسافران و اهل کاروان را گمراه می‌کنند.
جهد: تلاش، کوشش	وجه*: راه، قصد، صورت
خاصه: مخصوصاً	
خوض نمودن*: در امری اندیشیدن، به عمق و ژرفای چیزی فکر کردن	
خیره*: بیهوده، بی‌پروا	
داد*: انصاف، عدل	
دوراندیش: عاقبت‌نگر	
طالب: کسی که چیزی را می‌خواهد	

### واژه‌ها و ترکیب‌های مهم املائی -

فاقد اخلاق - خار مغیلان - خوار و ذلیل - اصل و نسب - گوهر گرانبها - تهمت و اتهام - طلب علم - سبقت و مسابقه - خاصه و مخصوصاً - بر وجه پسندیده - مقدّم و متقدّم - طعن و کنایه - محاوره و گفت‌وگو - خوض و اندیشه - استراق سمع - اخلاق ناصری - آداب معاشرت - عزّ و جاه - مهتر و رئیس - داعیه و انگیزه - ترقّی و پیشرفت - رحلت و سفر - شوکت و عظمت - جهد و تلاش

### تاریخ ادبیات -

#### محمد تقی بهار

از شاعران معاصر است. «بهار» تخلص اوست. از آثار او می‌توان به «تاریخ احزاب سیاسی» و «سبک‌شناسی» اشاره کرد.

#### عنصرالمعالی کیکاووس

از امرای دانشمند قرن پنجم است که به زبان فارسی و طبری شعر می‌سرود. اثر معروف او کتاب «قابوس‌نامه» است.

کتابی است به فارسی تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر. نام «قابوس‌نامه» از نام نویسنده که در تاریخ به قابوس دوم معروف است گرفته

شده؛ نویسنده این کتاب را با موضوع اخلاقی و تربیتی برای تربیت فرزندش نوشته است. «نصیحت‌نامه» نام دیگر «قابوس‌نامه» است.

دانشمند و وزیر قرن هفتم است. مشهورترین اثر او کتاب «اخلاق ناصری» است.

### اخلاق ناصری

کتابی است نوشته‌ی خواجه نصیرالدین توسی به فارسی که سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی بررسی کرده و نظریات پیشینیان را مورد شرح قرار داده است.

### نظامی عروضی (یا سمرقندی)

نویسنده و شاعر قرن ششم است. اثر معروف او «مجمع‌النوادر» یا «چهارمقاله» است که درباره‌ی چهار گروه جامعه یعنی دبیر، شاعر، منجم و طبیب است.

### – معنی عبارات و ابیات مهم، آرایه‌ها و نکته‌های مهم –

● **بدان که مردم بی‌هنر، مادام بی‌سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را.**  
معنی: آگاه باش که انسان بی‌فضیلت همیشه بی‌فایده است مانند مغیلان که جسم دارد، ولی سایه ندارد؛ نه برای خودش فایده‌ای دارد نه برای دیگران.  
آرایه: تشبیه: مردم بی‌هنر (مشتبه) به مغیلان (مشتبه‌به)

● **جهد کن که اگرچه اصل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود.**  
معنی: تلاش کن اگر با اصل و نسب هستی، هنر و فضیلت و دانش هم داشته باشی که داشتن هنر و دانش از داشتن نسب خانوادگی بهتر است.  
آرایه: جناس: اصل و اصیل

● **چنان که گفته‌اند: بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را.**  
معنی: آن‌چنان که گفته‌اند: بزرگی به عقل و دانش است نه به اصل و نسب (خرد و دانش مایه بزرگی است).

● **اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید و در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید ...**  
معنی: اگر انسان با اصل و نسب باشد ولی هنر و دانشی نداشته باشد، دوستی و هم‌صحبتی با او برای کسی فایده‌ای ندارد و اگر کسی را یافتی که هم اصل و نسب داشته باشد و هم هنرمند و دانشمند باشد، آن را به دست آور و او را از دست نده، زیرا او برای همه سودمند است.  
آرایه: کنایه: به کار نیامدن کنایه از سودمند نبودن، چنگ‌زدن بر چیزی کنایه از به دست آوردن آن

● **سخن، ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن، چون باز پرسند، جز راست مگوی.**  
معنی: تا زمانی که از تو چیزی نپرسیده‌اند، سخن نگو و از گفتار بیهوده دوری کن و وقتی چیزی پرسیدند به غیر از حرف راست چیزی نگو.  
(مفهوم کلی: سخن گفتن در صورت سؤال پرسیدن / اهمیت سخن سنجیده / اهمیت راستی در کلام)  
قربت معنایی: عبارت اول با «کم گوی و به‌جز مصلحت خویش مگوی / چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی» قربت معنایی دارد.

● **تا نخواهند، کسی را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد.**  
معنی: تا از تو نخواستند کسی را نصیحت نکن، مخصوصاً کسی که نصیحت‌پذیر نیست؛ زیرا او خودش گرفتار می‌شود.  
آرایه: کنایه: خود اوفتد کنایه از گرفتار شدن

● **از جای تهمت‌زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز.**  
معنی: از رفتن به مکانی که مردم به آن گمان بد دارند پرهیز کن و از دوست بدفکر و کسی که به تو چیزهای بد آموزش می‌دهد دوری کن.  
قربت معنایی: یار بد مار است هین بگریز از او / تا نریزد بر زمینت آبرو

● **به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند.**

**تذکر** این عبارت با بیت «بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز یک گوهرند» ارتباط معنایی دارد.

● **داد ده تا داد یابی.**

معنی: با دیگران با عدل و انصاف رفتار کن تا با تو به عدل و انصاف رفتار کنند.  
دستور: «یابی» به معنای «بیایی» است و زمان مضارع التزامی دارد.

● **آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند.**

قربت معنایی: عبارت اول با بیت «دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز / یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی» قربت معنایی دارد.

● **اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود، او بر بهتر جوابی از آن قادر بود، صبر کند تا آن سخن تمام شود.**

معنی: اگر از گروهی سؤالی پرسیده شده و او در آن جمع بود، برای پاسخ‌دادن به آن سؤال عجله نکند و قبل از بقیه جواب ندهد و وقتی کسی مشغول پاسخ‌دادن به آن سؤال شد و او جوابی بهتر از آن در ذهن داشت، صبر کند تا حرف‌زدن آن شخص تمام شود.

پس جواب خود بگوید بر وجهی که در مقدم طعن نکند.

معنی: سپس جواب خود را بگوید، به شیوه‌ای که باعث سرزنش گوینده قبلی نشود.

و در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

معنی: در صحبتی که در حضور او بین دو نفر پیش آمده، دقیق نشود و اگر آرام حرف زدند که او نشنود، دزدیده گوش ندهد (پنهانی به حرف‌های آن‌ها گوش ندهد) و تا زمانی که او را با خود در آن بحث شریک نکرده‌اند، دخالت نکند.

«اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین توسی»

## \*\* دانش زبانی \*\*

### - گروه فعلی (ا) زمان حال (مضارع) -

هر فعل حداقل دو جزء دارد: **بن** و **شناسه**. برخی افعال جزء دیگری نیز دارند که «**نشانه**» نامیده می‌شود.

**بن:** جزء جدانشدنی و تغییرناپذیر فعل است که مفهوم اصلی و زمان فعل را در بر دارد. بن یا ماضی است یا مضارع.

**بن ماضی:** از مصدر بدون «ن» به دست می‌آید: رفتن ← رفت

**بن مضارع:** از فعل امر مفرد بدون «ب» به دست می‌آید: برو ← رو

**شناسه:** جزء تغییرپذیر فعل است که در ساخت‌های شش‌گانه فعل تغییر می‌کند و مفهوم شخص و شمار را می‌رساند. شناسهٔ افعال ماضی و مضارع در سوم شخص مفرد تفاوت دارد:

شناسهٔ فعل مضارع			شناسهٔ فعل ماضی		
جمع	مفرد	شخص	جمع	مفرد	شخص
یم	م =	اول شخص	یم	م =	اول شخص
ید	ی =	دوم شخص	ید	ی =	دوم شخص
ند	د =	سوم شخص	ند	∅	سوم شخص

**نشانه:** جزء آغازین و تغییرپذیر فعل است که با توجه به نوع فعل تغییر می‌کند.

**فعل مضارع:** فعلی است که بر انجام کار در زمان حال دلالت می‌کند و سه نوع دارد:

1) **مضارع اخباری:** نشانهٔ می + بن مضارع + شناسه ← می‌روم / می‌روی / می‌رود / می‌رویم / می‌روید / می‌روند

این فعل انجام‌گرفتن کار یا بیان خبری در زمان حال را نشان می‌دهد.

2) **مضارع التزامی:** نشانهٔ «ب» + بن مضارع + شناسه ← بروم / بروی / برود / برویم / بروید / بروند

این فعل وقوع کاری را در زمان حال با تردید، شک، شرط یا آرزو بیان می‌کند.

3) **مضارع مستمر (جاری):** فعل کمکی دار + شناسه + نشانهٔ «هی» + بن مضارع + شناسه (فعل کمکی دار + شناسه + مضارع اخباری) ← دارم

می‌روم / داری می‌روی / دارد می‌رود / داریم می‌رویم / دارید می‌روید / دارند می‌روند

### حواستان باشد:

1) گاهی مضارع اخباری معنای آینده می‌دهد: فردا تو می‌آیی (خواهی آمد).

2) نشانه‌های «می» و «ب» می‌توانند از ابتدای فعل مضارع اخباری و التزامی حذف شوند که با توجه به معنی می‌توان نوع فعل را تشخیص داد:

اخباری ← در پيله تا به کی، بر خويشتن تنی؟ (می‌تنی)

التزامی ← اگر در خانه‌ای شوی (بشوی)

۳ گاهی بین فعل کمکی مضارع مستمر و فعل اصلی آن فاصله می‌افتد:

دارم با جدیت و تلاش درس می‌خوانم. / (دارم می‌خوانم)  
فعل کمکی فعل اصلی مضارع مستمر

## – معنی عبارات مهم، آرایه‌ها و نکته‌ها –

● امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی‌چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیری خراسان چون افتادی؟  
معنی: از فرمانروای خراسان پرسیدند که تو انسان فقیری بودی و کار خوبی نداشتی، [پس] چگونه فرمانروای خراسان شدی؟  
دستور: (را) در جمله اول به معنی (از) است، پس «امیر خراسان» گروه متممی است.

● گفت: روزی دیوان «حنظله بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم.  
دستور: «همی خواندم» شکل تاریخی «می‌خواندم» بوده و ماضی استمراری (در درس‌های آینده می‌خوانید) است.

مهتری گر به کام شیر در است شو، خطر کن ز کام شیر بجوی  
معنی: بزرگی اگر در دهان شیر باشد (به سختی به دست بیاید) برو خطر را بپذیر و آن را به دست بیاور.  
(مفهوم کلی: رویارویی با مشکلات و خطرها برای رسیدن به هدف‌های بزرگ)  
آرایه: کنایه: در کام شیر بودن چیزی کنایه از به سختی به دست آمدن آن / تکرار: کام، شیر

● داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ‌وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود.  
معنی: انگیزه‌ای در من ایجاد شد که به هیچ‌وجه از وضعیتی که داشتم راضی نبودم.

● و اندک‌اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش درآوردم.  
معنی: کم‌کم کارم رونق گرفت و پیشرفت کردم تا همه خراسان را تحت فرمان خود درآوردم.

«چهارمقاله، نظامی عروضی»

## درس ۷: پرتو امید

### – واژگان –

دژ: مروارید	احزان*: جمع حزن، اندوه‌ها و غم‌ها
طعن*: سرزنش، عیب کسی را گفتن	به رعیم: برخلاف
غیور*: باغیرت، غیرتمند	بعید*: دور (مخالف نزدیک و قریب)
فرزانه*: بسیار دانا، دانشمند	بنیاد*: پایه، اصل و ریشه
فنا: نابودی	تار*: تاریک، مخالف روشن
قعر: ته، پایین	تباهی: نابودی
کنعان*: نام قدیم سرزمین فلسطین که	ژرف: عمیق
حضرت یوسف اهل آن‌جا بود.	سامان: آرام، قرار، نظم
کام: (۱) دهان، (۲) آرزو	سرّ غیب: راز پنهانی
گردون*: آسمان، فلک	شوریده*: آشفته، پریشان‌حال

### – واژه‌ها و ترکیب‌های مهم املایی –

کلبه احزان - دل غم‌دیده - سیل فنا - مشخصه برجسته - نظم و سامان - دور گردون - واقف و آگاه - انتقاد از تباهی - همای سعادت -  
عمیق و ژرف - دیوانگی و شوریدگی - سرّ غیب - مقصد بعید - قعر چاه - خار مغیلان - خوار و پست - هجو و بدگویی - لعن و طعن -  
طنز ظریف - توفان و تندباد - تخلص و خلاص

خواجه شمس الدین متخلص به حافظ، شاعر غزل سرای قرن هشتم است. چون قرآن را از بر داشت به لسان الغیب معروف است. دیوان شعرا اثر معروف اوست.

## بهاء الدین خرّمشاهی

نویسنده، مترجم، محقق، طنزپرداز، فرهنگ‌نویس و شاعر معاصر است که از آثار او می‌توان به کتاب‌هایی در زمینه‌های قرآن پژوهی، حافظ‌شناسی و تفسیر اشعار حافظ اشاره کرد. او در تدوین دانشنامهٔ تشیع همکاری می‌کند.

## معنی ابیات، آرایه‌ها و نکته‌ها -

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور      کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور

آرایه: کنایه: گلستان‌شدن کنایه از پر از شادی‌شدن / تلمیح: اشاره به داستان حضرت یوسف / مراعات‌نظیر: تناسب میان یوسف، کنعان و کلبهٔ احزان / تضاد: کلبهٔ احزان ≠ گلستان

ای دل غمدیده حالت په شود، دل بد مکن      و این سر شوریده باز آید به سامان غم‌مخور

معنی: ای دل اندوهگین حالت بهتر می‌شود، نگران نباش که این فکر پریشان تو نیز آرام و قرار می‌گیرد.  
آرایه: تشخیص: ای دل / کنایه: دل بد کردن کنایه از نگران‌بودن / تکرار: واژهٔ دل / مراعات‌نظیر: تناسب میان دل و سر / تضاد: به ≠ بد  
دستور: بیت پنج جمله دارد.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت      دائماً یکسان نباشد حال دوران غم‌مخور

معنی: اگر سرنوشت چند روزی مطابق خواستهٔ ما نبود، ناراحت نباش، زیرا شرایط همیشه یکسان نیست.  
مفهوم کلی: یکسان‌نبودن شرایط و روزگار  
آرایه: جناس: دو، دور / واج‌آرایی: تکرار حرف /ا/ و /د/

**تذکر** بیت بالا با بیت «عزیز مصر به رغم برادران غیور / ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید» ارتباط معنی دارد.

معنی کلی: حضرت یوسف برخلاف خواستهٔ برادران متعصب خود، از ته چاه بیرون آمد و به مقام بالا رسید.

هان مشو نومید! چون واقف نه‌ای از سرّ غیب      باشد اندر پرده، بازی‌های پنهان غم‌مخور

معنی: آگاه باش، ناامید نشو؛ زیرا تو از راز پنهان هستی آگاهی نداری؛ در پشت پردهٔ این دنیا اتفاقات زیادی رخ می‌دهد، پس ناراحت نشو. (مفهوم کلی: امیدواری)  
دستور: «هان» شبه‌جمله است و در شمارش تعداد جمله یک جمله محسوب می‌شود.

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند      چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان غم‌مخور

معنی: ای دل، اگر نابودی مانند سیل جاری شود و پایه و اساس دنیا را از بین ببرد تا هنگامی که یار و یآوری چون خدا (یا پیامبران) داری، نگران نباش.  
مفهوم کلی: اهمیت‌داشتن یک راهنما، دلگرم‌بودن به حمایت‌های الهی، حامی‌بودن (خدا)  
آرایه: تشبیه: سیل فنا (اضافهٔ تشبیهی) / تشخیص: منادا قراردادن دل / مراعات‌نظیر: تناسب میان سیل، نوح، کشتی، توفان / تلمیح: اشاره به داستان حضرت نوح (ع)  
تضاد: فنا ≠ هستی / کنایه: «غم‌مخور» کنایه از «اندوهگین نباش»

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم      سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم‌مخور

معنی: اگر در بیابان به شوق دیدن کعبه راه می‌روی، حتی اگر خار مغیلان هم به تو آسیب و رنج رساند، اندوهگین نباش.  
مفهوم کلی: لزوم تحمل کردن سختی‌ها برای رسیدن به هدف  
آرایه: تشخیص: سرزنش کردن خار / مراعات‌نظیر: تناسب میان خار و بیابان

**تذکر** بیت بالا با بیت «غوّاص اگر اندیشه کند کام نهنگ / هرگز نکند دُرّ گرانمایه به چنگ» و «مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی» ارتباط معنایی دارد. (معنی بیت اول: اگر غوّاص از دهان نهنگ بترسد، هیچ‌گاه نمی‌تواند مروارید باارزشی به دست آورد.)

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید      هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم‌مخور

معنی: اگرچه اقامتگاه بسیار خطرناک است و هدف بسیار دور است، ولی هیچ راهی نیست که به پایان نرسد، پس ناراحت نباش.  
مفهوم کلی: ناپایداری سختی‌های راه، امیدواری به نتیجهٔ خوب

آرایه: تکرار: واژه «بس» و «نیست» / مراعات‌نظیر: تناسب میان راه، مقصد، منزل / واج‌آرایی: مصوت بلند / و صامت /س/

دستور: بیت پنج جمله دارد. / خطرناک، بعید (گروه مسندی) / «نیست» در مصراع دوم هر دو به معنی «وجود ندارد» است؛ پس اسنادی نیست.

حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

معنی: ای حافظ در گوشه فقر و خلوت شب‌های تاریک تا وقتی دعا و قرآن بر زبان داری، اندوهگین نباش.

آرایه: جناس: در و درس، تا و تار / مراعات‌نظیر: تناسب میان ورد، دعا، قرآن

## ♦♦ دانش ادبی ♦♦

### - تخلص -

● تخلص، نام شعری شاعر است که معمولاً در پایان شعر می‌آید. به مثال‌های زیر توجه کنید:

● «حافظ» ← شمس‌الدین محمد ← حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج / فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست؟

● «شهریار» ← محمدحسین بهجت تبریزی ← شهریارا بی‌حبیب خود نمی‌کردی سفر / این سفر راه قیامت می‌روی، تنها چرا؟

● «پروین» ← رخشنده اعتصامی ← این سخن، پروین نه از روی هواست / هر کجا نوری است ز انوار خداست

● «سایه» ← هوشنگ ابتهاج ← از قول و غزل سایه چه خواهی دانست / خاموش که عشق را زبانی دگر است

● «سعدی» ← مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی ← دل سنگت ای دوست به آب چشم سعدی / عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی